

دانستنیها و اطلاعات عمومی

مطالب طنز، علمی، دینی، تاریخی و ... به همراه فایل‌های صوتی و تصویری و نرم افزارهای کاربردی

صادق هدایت

درباره



این وبلاگ اختصاص دارد به مطالب جذاب و خواندنی از سراسر دنیا در موضوعات مختلف علمی، دینی، تاریخی، سرگرمی، نرم افزار و خیلی چیزهای دیگر. اگر در مورد مطالبی اطلاعات می خواهید یا اینکه دنبال چیزی می گردید در قسمت نظرات آنرا در خواست کنید.

در صورت علاقه، این وبلاگ پذیرای هرگونه تبلیغات می باشد.

[صفحه نخست](#)
[پست الکترونیک](#)
[آرشیو وبلاگ](#)

گزیده مطالب قبلی

[تست استرس](#)
[خانواده عجیب](#)
[تست کور رنگی](#)
[آیت الله بروجردی و انیشتین](#)
[داروین و نظریه تکامل](#)
[موسیقی متن فیلم](#)
[قرائت قرآن](#)
[استاد شهریار](#)
[جن](#)
[کد نقاب بازیهای کامپیوتری](#)
[کشتی نوح](#)
[کتابخانه](#)
[Download manager](#)
[تصویر مستقیم از کریلا](#)
[جزیره خضراء](#)
[نسبت طلایی](#)
[علیرضا افتخاری](#)
[هایده](#)
[دکتر حسین الهی قمشه ای](#)
[راهبه مقدس](#)
[منگت برمودا](#)
[شروه دشتی](#)
[آرشیو پیوندهای روزانه](#)

نوشته های پیشین

[شهریور 1386](#)
[مرداد 1386](#)
[تیر 1386](#)
[خرداد 1386](#)
[اردیبهشت 1386](#)
[فروردین 1386](#)
[اسفند 1385](#)
[بهمن 1385](#)
[دی 1385](#)
[آذر 1385](#)



«زندگی من، نظرم، هر قدر غیر طبیعی، اسلوا و باور نکردنی می‌باشد که نقش روی تلمه‌ای که با آن مشغول نوشتن هستم - گو یا یک نفر نقاش مجنون و سوسای روی جلد این تلمه‌دان را کشیده - اغلب با من نقش که نگاه می‌کنم مثل اینست که بنظرم آست نامی‌ایر، شاید برای این نقش هست... شاید همین نقش مرا وادار به نوشتن میکند»

صادق هدایت در سه شنبه 28 بهمن ماه 1281 در خانه پدری در تهران تولد یافت. پدرش هدایت قلی خان هدایت (اعضادالملک) فرزند جعفرقلی خان هدایت(نیرالملک) و مادرش خانم عذری- زیورالملک هدایت دختر حسین قلی خان مخبرالدوله دوم بود. پدر و مادر صادق از تبار رضا قلی خان هدایت یکی از معروفترین نویسندگان، شعرا و مورخان قرن سیزدهم ایران میباشند که خود از بازماندگان کمال خجندی بوده است. او در سال 1287 وارد دوره ابتدایی در مدرسه علمیه تهران شد و پس از اتمام این دوره تحصیلی در سال 1293 دوره متوسطه را در دبیرستان دارالفنون آغاز کرد. در سال 1295 ناراحتی چشم برای او پیش آمد که در نتیجه در تحصیل او وقفه ای حاصل شد ولی در سال 1296 تحصیلات خود را در مدرسه سن لویی تهران ادامه داد که از همین جا با زبان و ادبیات فرانسه آشنایی پیدا کرد.

در سال 1304 صادق هدایت دوره تحصیلات متوسطه خود را به پایان برد و در سال 1305 همراه عده ای از دیگر دانشجویان ایرانی برای تحصیل به بلژیک اعزام گردید. او ابتدا در بندر (گان) در بلژیک در دانشگاه این شهر به تحصیل پرداخت ولی از آب و هوای آن شهر و وضع تحصیل خود اظهار ناراضی می کرد تا بالاخره او را به پاریس در فرانسه برای ادامه تحصیل منتقل کردند. صادق هدایت در سال 1307 برای اولین بار دست به خودکشی زد و در ساموا حوالی پاریس عزم کرد خود را در رودخانه مارن غرق کند ولی قایقی سررسید و او را نجات دادند. سرانجام در سال 1309 او به تهران مراجعت کرد و در همین سال در بانک ملی ایران استخدام شد. در این ایام گروه ربهه شکل گرفت که عبارت بودند از: بزرگ علوی، مسعود فرزاد، مجتبی مینوی و صادق هدایت. در سال 1311 به اصفهان مسافرت کرد در همین سال از بانک ملی استعفا داده و در اداره کل تجارت مشغول کار شد.

آبان 1385
مهر 1385
شهریور 1385
مرداد 1385
تیر 1385
خرداد 1385
اردیبهشت 1385

آرشیو موضوعی

صفحه 1
صفحه 2
صفحه 3
صفحه 4
صفحه 5
صفحه 6
صفحه 7
صفحه 8
صفحه 9
صفحه 10
صفحه 11
صفحه 12
صفحه 13
صفحه 14
صفحه 15
صفحه 16
صفحه 17
صفحه 18
صفحه 19
صفحه 20
صفحه 21
لیست موضوعی صفحات

پیوندها

بیمان
کامران
آسید رضا
علی نعی
دیچی جوی
جاذبه های گردشگری

RSS

POWERED BY
BLOGFA.COM

خلاصه آمار سایت

بازدید امروز: 193
بازدید دیروز: 1441
افراد آنلاین: 1
بازدید کل: 376324
مشاهده آمار کامل «
Powered By WebGozar



در سال 1312 سفری به شیراز کرد و مدتی در خانه عموبیش دکتر کریم هدایت اقامت داشت. در سال 1313 از اداره کل تجارت استعفا داد و در وزارت امور خارجه اشتغال یافت. در سال 1314 از وزارت امور خارجه استعفا داد. در همین سال به تأمینات در نظمیتهای تهران احضار و به علت مطالبی که در کتاب و غ و غ ساهاب درج شده بود مورد بازجویی و اتهام قرار گرفت. در سال 1315 در شرکت سهامی کل ساختمان مشغول به کار شد. در همین سال عازم هند شد و تحت نظر محقق و استاد هندی بهرام گور انکل ساریا زبان پهلوی را فرا گرفت. در سال 1316 به تهران مراجعت کرد و مجدداً در بانک ملی ایران مشغول به کار شد. در سال 1317 از بانک ملی ایران مجدداً استعفا داد و در اداره موسیقی کشور به کار پرداخت و ضمناً همکاری با مجله موسیقی را آغاز کرد و در سال 1319 در دانشکده هنرهای زیبا با سمت مترجم به کار مشغول شد.

در سال 1322 همکاری با مجله سخن را آغاز کرد. در سال 1324 بر اساس دعوت دانشگاه دولتی آسیای میانه در ازبکستان عازم تاشکند شد. ضمناً همکاری با مجله پیام نور را آغاز کرد و در همین سال مراسم بزرگداشت صادق هدایت در انجمن فرهنگی ایران و شوروی برگزار شد. در سال 1328 برای شرکت در کنگره جهانی هواداران صلح از او دعوت به عمل آمد ولی به دلیل مشکلات اداری نتوانست در کنگره حاضر شود. در سال 1329 عازم پاریس شد و در 19 فروردین 1330 در همین شهر بوسیله گاز دست به خودکشی زد. او 48 سال داشت که زندگی را بدرود گفت و مزار او در گورستان پرلاشز در پاریس قرار دارد. او تمام مدت عمر کوتاه خود را در خانه پدری زندگی کرد.

سخنان هدایت

چند خطی از نامه‌ی صادق به برادرش محمود هدایت؛ پس از اولین خودکشی‌اش در رودخانه‌ی مارن فرانسه، که او را از مرگ نجات دادند:

- تصدقت کردم. نمی‌دانم عجالتاً چه بنویسم. یک دیوانه‌گی کردم به خیر گذشت(!!!). بعد مفصلاً شرح‌اش را خواهم نوشت. مزاجاً سلامت هستم. هرچه بول داشتم به مصرف رسانیده‌ام و...

شوخی دردناک هدایت. پس از آنکه گواهی بیماری مغزی او را برای اعزام به خارج از کشور به عنوان بیمار از طرف کمیسیون پزشکی؛ به دست‌اش دادند:

- تصدیق دیوانه‌گی هم کف دست‌مون گذاشتند؛ آن‌وقت گفتند: بسم‌الله! خوب... بد نشد. ما هم با تصدیق علت مغزی می‌زنیم به چاک... بالاخره با اعطای تصدیق‌نامه‌ی جنون از خدمات میهنی‌بنده تقدیر شد!

اظهارات صادق پس از وخامت اوضاع حسن شهیدنورایی؛ دوست و یار **قدیمی‌اش**؛ که او برای دیدارش در پاریس بر بسترش حاضر شد:

- تنها تفریح این سفر بنده همین است که هر روز به چس‌ناله‌های شهیدنورایی گوش بدهم. مُردن که دیگر این‌قدر آه و ناله و سر و صدا ندارد!

سخنان هدایت خطاب به خواهرزاده‌اش در کافه مونت‌پارناس پاریس:

- اگر عرصه یا میل نپه‌ی فصری در دیار خود نداشتیم، از دیر زمانی در مُلک خاج‌پرستان خانه‌ی آخرتی برای خود زیر سر گذاشته‌ام!

و در جایی دیگر هنگامی که او را به دکتر دندان‌پزشک برای معالجه‌ی دندان‌دردش معرفی می‌کنند؛ چنین می‌گوید:

- دیگر همین مانده که هر جای آدم خراب می‌شود و از کار می‌افتد بدویم و تلاش کنیم که معالجه شود و زحمت این را آدم به خودش بدهد که چند سال پیش عمر کند.



چند روز قبل از خودکشی؛ هدایت بسیاری از پاک‌نویس‌های داستان‌های آینده‌اش را از بین می‌برد و در مورد آن‌ها خطاب به مریدش مصطفی فرزانه چنین می‌گوید:

- بینداز سر جای‌اش! دست به این آشغال‌ها نزن! می‌خواهم هفتاد سال سیاه چیز بنویسم. مرده‌شور ببرد. عق‌ام می‌نشیند که دست به قلم ببرم. به زبان این رجاله‌ها چیز بنویسم. یک مشت بی‌شرف! یک خط هم نباید بماند. تمامی ندارد. بچه با گه‌اش بازی می‌کند. تازه داشتیم بلد می‌شدیم. اول کارم بود. اما این ازادلیقت ندارند که کسی برای‌شان کاری بکند. یک مشت دزد قالتاق. اصلاً سرشان توی این حرف‌ها نیست. نمی‌خوانند، اگر هم بخوانند نمی‌فهمند! پس برای کی بنویسم؟



و آن‌هنگام که فرزانه او را به تقلید از کافکا در از بین بردن آثارش متهم می‌کند؛ هدایت چنین می‌گوید:

- چه‌طور من شدم شبیه کافکا؟ کافکا به هر حال نان و آب‌اش را داشت، نامزدش را داشت، کتاب‌های‌اش را اگر می‌خواست چاپ می‌کردند؛ ولی مسلول بود و مُردنی! من برعکس؛ نه نان دارم، نه نامزد و به‌خصوص نه خواننده؛ اما بدن‌ام سی‌هفت درجه حرارت دارد. جان سگ دارم. هزار یک بلا سر خودم آورده‌ام و باز هم رو پا بندم!

اینک آخرین ساعات زنده‌گی‌ی هدایت و شرح حالی دردناک از زبان خودش:

- گاهی وضع جور‌یست که دیگر دست‌ام به جایی نمی‌رسد؛ آدم که تو که بغلتد، به‌به و چه‌چه ندارد! به هر حال فضولی به شما نیامده که من چه غلطی می‌کنم!

غروب روز نوزده‌ام فروردین سال سی!

پاریس؛ کوی شامپی‌یونه؛ آپارتمان شماره‌ی سی‌هفت!
صادق هدایت تمام درزهای پنجره‌ی آشپزخانه را با پنبه مسدود کرد، شیر گاز را باز نمود، روی کف آشپزخانه دراز کشید تا به زنده‌گیی خود خاتمه دهد. شاهدان جسد اظهار می‌کنند که ملاقه‌یی که صادق روی آن دراز کشیده بود؛ از حالت عادی خارج نشده و حتا تایی هم برنداشته بود! دیوانه‌ی داستان زنده‌به‌گور بالاخره به زنده‌گیی خود خاتمه داد؛ آن‌گونه که خود می‌خواست!



سبک نگارش

از جمله منابعی که صادق هدایت از آن تأثیر پذیرفته، دفتر خاطرات يك شاعر آلمانی به نام ریلکراست. اولین و آخرین کسی که این مطلب را بیان و افشا کرد، آل احمد بود. چند ماه بعد از مرگ هدایت، جلال آل احمد نقدی بر بوف کور نوشت که بهترین نقد نیز بوده و هست؛ در صورتیکه آل احمد مدعی نقد هم نبود. در آن نقد به این نکته اشاره کرد و عین جملات اشاره ای به دفتر خاطرات ریلکر، جملات خاصی است؛ چرا که در پاورقی، خواننده را به زبان فرانسوی ارجاع می دهد و شماره صفحه‌ی عبارات مشابه در بوف کور و کتاب ریلکر را هم ذکر می کند. محمدعلی کاتوزیان می‌گوید، شباهت بین عبارات مورد مقایسه ریلکر و بوف کور، حیرت انگیز است.

شاید هم هدایت قطعات مورد نظر را رونویسی کرده و در متن اثر خود گنجانده است. از قضا آن جملات بوف کور که رونویسی جملاتی از دفتر خاطرات ریلکر است، مربوط به بخش دو رمان است و شباهت دوم، شباهت با داستان ماجرای دانشجوی آلمانی، اثر واشنگتن اثر است. این شباهت در سال 1373 افشا شد؛ یعنی 68 سال بعد از انتشار بوف کور و اگر این افشاگری در همان سالهای اول صورت می‌گرفت، چه بسا خیلی از این نقدهایی که بر بوف کور شد، قدری بیانشان تغییر می کرد.



شخصی به نام عنایت الله دستغیبی، با اسم مستعار سعید، در روزنامه اطلاعات مورخ 73/10/3 عنوان مطلب خود را اینگونه نوشت: بوف کور را صادق هدایت نوشته یا ریلکر؛ یعنی تا این حد شباهت بین این دو اثر دیده است. آقای دستغیبی داستان واشنگتن اثر لینگ را ترجمه کرد و گفت حالا می‌توانید شباهت این دو داستان را ببینید و این داستان را به طور کامل چاپ کرد. ماجرای دانشجوی آلمانی در سال 1824 میلادی نوشته شده و بوف کور در سال 1930 میلادی؛ یعنی 106 سال بعد. این داستان در مجموعه داستان های نویسندگان آمریکا چاپ و نوشته شده بود. داستان اثر وینگ در مجموعه‌ای منتخب از آثار نویسندگان و شعرا از ابتدای قرن 17 تا قرن 20 به چاپ رسیده است. واشنگتن اثر وینگ متولد 1783 میلادی و متوفی به سال 1859 میلادی است. او نویسنده و طنز پرداز قرن 19 آمریکا است. ماجرای دانشجوی آلمانی، در مورد یک دانشجوی آلمانی است که در زمان انقلاب فرانسه ساکن پاریس است و فردی است منزوی مثل خصوصیات راوی بوف کور نیز فردی خجالتی است، اما دارای طبیعتی گرم و آتشین که فقط در زمانی خاص، در قالب تخیلاتش به منحسه ظهور می رسد.

به نقل از خود آقای عنایت الله دستغیبی: گر چه بیش از حد خجالتی و ناآگاه از راه و روش های دنیوی برای نزدیکی به جنس لطیف بود، اما زیبایی جنس مونث را به شدت تحسین می کرد و در تنهایی خودش عرق در تصویر کردن اندام و صورت هایی که دیده بود می شد، مثل بوف کور و در این تخیلات،

تصویرهایی از نرمی و لطافت، حتی بیرون از عالم واقعیت می نمود. در حالی که افکارش در چنین مراحل هیجان زده و ماوراء طبیعی سیر می نمود، یک رویا، اثر غیر عادی برایش داشت (این رویا همان زن اثری بوف کور است) که صورت زنی با زیبایی فوق بشری داشت؛ چنان اثری که کراراً تکرار می شد و افکارش را به هنگام بیداری روز و خواب شب احاطه می کرد. به طور خلاصه با تمام وجود عاشق سایه روشن این رویا شد و آنقدر این رویا تداوم یافت که تبدیل به یکی از افکار ثابتی شد که بر مغز افراد مالیخولیایی چنگ می اندازد و گاهی به اشتباه به دیوانگی تعبیر می شود. شبی که او به طرف خانه اش می رود، عین همان شبی است که راوی بوف کور که بعد از دوماه و چهارروز که به دنبال آن زن اثری گشت، به خانه برمی گردد. او دیر هنگام شبی طوفانی، ضمن عبور از چند خیابان قدیمی مارن، در حال بازگشت به خانه اش بود.

صدای سهمگین غرش رعد در ساختمان های بلند خیابان های باریک می پیچید و درحالیکه وولفاین از وسط خیابان می گذشت، از دیدن يك گيوتين در نزديکی خود، با وحشت خودش را به کنار مي کشد؛ چون آن زمان اوج حکومت ترور بود که در بوف کور هم یک چنین وحشتی وجود دارد و این دستگاہ وحشتناک مرگ آفرین، همیشه آماده به کار بود و همواره در کنار چهار چوبش، خون افراد شجاع و شرافتمند جریان داشت. با وحشت در حال گذشتن از کنار گيوتين است که متوجه شبهي مي شود که بر پايه ي پله هايی که به چهارچوب گيوتين منتهی می شود، چمباتمه زده است. چند مرتبه روشنایی شدید برف، هيكل او را واضح تر نشان مي دهد که هيكل زنی بود که لباس سياهي برتن داشت؛ مثل دختر بوف کور. یعنی حتی در جزئیات هم شباهت دارند و در حالیکه به جلو خم شده، صورتش را در دامانش پنهان کرده، زلفهایش تا زمین آویزان شده و باران مثل جویی از لابه لای آن به زمین می ریزد. در بوف کور، آن زن در پله ورودی خانه نشسته بود، ولي این در اینجا این زن روی پله گيوتين يا کنار چارچوب آن نشسته است. مرد دانشجو توقف مي کند؛ زن از نظر ظاهري، بالاتر و زيباتر از مردم عادی می نمود و هنگامی که چراغ روشن شد او توانست بهتر به او خیره شود، بیش از همه سرمست زیبایی او شد.



دورتادور صورت مهتابی رنگش را که لطافت خیره کننده ای داشت، دسته دسته موهای سیاه که به رنگ پر کلاغ بود احاطه کرده بود و چشمانش درشت و شفاف بود؛ تا جایی که تقریباً به وحشی گری شباهت داشت و لباس مشکی که بر تن داشت، نشان می داد که دارای تقارن کامل بود. خلاصه آن دانشجو، زن را به خانه اش می برد و با او در می آمیزد. صبح روز بعد، دانشجو عروسش را بیدار کرد و رفت به دنبال آپارتمان وسیع تری که در شأن عروسش باشد. اما وقتی برگشت، دید سر آن زن آویزان است؛ نزدیک رفت و دستش را گرفت، دید نبضش هم نمی زند و سرد است و در یک کلام او یک جسد است. در آخر هم می خوانیم که آن دانشجو در یک بیمارستانی در پاریس است. زیبایی اثری یک زن خیالی که قهرمان داستان او را دیده و عاشقش شده باعث می شود که او را با خود به داخل خانه ببرد و تا مرد به خودش می آید، زن تبدیل به جسد شده است. بالاخره مرد دانشجو به پلیس خبر می دهد و بعد از آمدن پلیس معلوم می شود که یک نخ دور گردن زن بوده و در واقع او قبل از آن مدن به خانه مرد دانشجو، اعدام شده بود. اما هدایت برمی گردد به گذشته راوی که در این داستان، بازگشت به گذشته و رفتن به قرن های قبل وجود نداشت.

آثار صادق هدایت

مجموعه "سایه روشن":

س.گ.ل.ل
 زنی که مردش را گم کرد
 عروسک پشت پرده
 آفرینگان
 شیهای ورامین
 پدران آدم

مجموعه "سگ ولگرد":

سگ ولگرد
 دن ژوان کرج
 بن بست
 کاتیا
 تخت ابونصر
 تجلی
 تاریک خانه
 میهن پرست

مجموعه "زنده بگور":

زنده به گور
 حاجی مراد
 اسیر فرانسوی
 داود گوژپشت
 مادلین
 آتش پرست
 آجی خانم
 مرده خورها
 آب زندگی

مجموعه "سه قطره خون":

سه قطره خون
 گرداب
 داش آکل
 آینه شکسته
 طلب آمرزش
 لاله
 صورتکها
 چنگال
 مردی که نفسش را کشت
 محلل
 گجسته دژ

آخرین لبخند
 سای مغول
 بوف کور
 مجموعه داستانهای کوتاه



+ نوشته شده در چهارشنبه چهاردهم تیر 1385 ساعت توسط وبلاگ نویس | آرشيو نظرات

